

رجال تاریخی و سیاسی افغانستان

در دو قرن اخیر ۱۷۴۷-۱۹۴۵

محمد اعظم خان . برادر عینی محمد افضل خان و پسر امیر دوست محمد خان است که در سال ۱۲۳۶ هـ ق بدینا آمد و هنگام فوت پدرش در سال ۱۲۷۹ هـ ق در هرات بود . با امیر شیرعلی خان مخالفت کرد و به هندوستان فرار کرد و انگلیس‌ها او را پذیرفته و روزانه صد روپیه برایش تعیین کردند . اما بعد از اینکه شیرعلی خان به قندهار شتافت تا سرداران باغی آندیار را به اطاعت خود درآورد ، اعظم خان نیز از هندوستان براه جترال و بدخشان به قطن آمد و به اتفاق عبدالرحمن بکابل حمله کرد . کابل سقوط کرد و امیر شیرعلی خان رانده شد و افضل خان به امارت رسید . بعد از امارت افضل خان ، اعظم خان به امارت نیمه افغانستان نایل آمد . پسران امیر اعظم خان در قندهار به ظلم و ستم زیادی دست یازیدند . آنان در آندیار قید خانه " ساختند که زنها و مردان را در آن کشیده و بسیار عفاف مقید از زنا در حبس زائیدند شخصی عروسی کرده عروس را بخانه خود می‌برد ، محمد عزیز خان پسر امیر محمد اعظم خان عروس را به جبر و زور گشتاند و ... سپاهراچنان تسلط داد که به هیچوجه بازخواست از آنها نمی‌کرد . تمام امورات سپاه و پلتن و توپخانه از اهل حرفت به بیگار می‌گرفت و به ادنی بهانه خانهای رعیت را تاراج می‌کرد ... سردار محمد عمر خان پسر دیگر اعظم خان یکنفر ملای زمین دار را در قندهار بخواست وبه توپ بست . زیرا عسکری را که جبرا بزن او تجاوز کردن می‌خواست کشته بود (۱) .

امیر شیرعلی خان باز هم با امیر اعظم خان جنگید و او را شکست داد و کابل را گرفت و اعظم خان هم این بار بسوی ایران پابقرار گذاشت و در طی راه تهران بعمر ۵۰ سالگی در سال ۱۸۶۸ م درگذشت و در جوار زیارت بایزید بسطامی در بسطام دفن گردید (۲) .

امیر محمد افضل خان . فرزند دوست محمد خان است که بسال ۱۲۳۰ هـ ق بدینا آمد . در جنگهای دوست محمد خان برضد سیکها شرکت داشت و در جنگ اول انگلیس

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ، عبار ، چاپ کابل . ص ۵۹۱ - ۵۹۲
(۲) - دایره المعارف آریانا . جلد ششم ، چاپ ۱۳۴۸ ش کابل . ص ۲۵۰ .

افغان باتسلیم شدن پدرش، به انگلیس‌ها او هم از مبارزه برضد انگلیس‌ها دست برداشت. افضل‌خان در سال ۱۸۶۶ م بعد از جنگ با امیر شیرعلی خان، بکابل دست یافت و در آنجا مدتی کم یعنی فقط یکسال امارت نمود. و چون افضل‌خان از متحدان انگلیس بود، حکومت او فوراً طرف توجه انگلیس قرار گرفت و نماینده انگلیس در کابل مستقر گردید (۱).

افضل‌خان در سال ۱۲۸۴ هـ ق در کابل بمرض وبا درگذشت و یک سال و چند ماه امیر بود و ۵۴ سال زیست و جسدش در شهدای صالحین در باغ قلعه هوشمند خان بخاک سپرده شد (۲).

محمد اکبر - دارالسلطنه را از جلال آباد به کابل رساند ولی در ماه جولای ۱۹۱۹ م

به موجب تلاشیکه برای از بین بردن امان‌الله شاه بعمل آورد، زندانی گردیده بعدا کشته شد محمد اختر جان - فرزند محمد صفر خان والی پیشین بدخشان و در اصل از ناحیه

چترال می‌باشد که در سال ۱۹۱۷ م بعنوان امین‌الاطلاعات در کابل مقرر گردید اما در ارتباط در توطئه که علیه جان شاه‌امان‌الله ترتیب شده بود دستگیر گردیده و در جولای ۱۹۱۹ م به توپ بسته شد و بقتل رسید.

عبدالاحد - متولد سال ۱۸۸۰ م و فرزند قاضی غلام از عشیره اسمعیل خیل غلزائی

می‌باشد که به لقب سردار "اعلی" نیز نایل گشت و چون مدت دراز در ناحیه وردک سکنی داشت. به "وردکی" شهرت دارد. از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۶ م در دربار امیر حبیب‌الله به عنوان "عرض بیگی" ایفای وظیفه کرد. بعداً در ناحیه قطن حاکم مقرر گردید ولی در توطئه قتل امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۹۱۹ م همراه با برادرش توقیف گردید اما بعداً از زندان آزاد شد. در سال ۱۹۲۲ م پاور حضور شاه‌امان‌الله گردید. در طی شورش منگل در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ م به ناحیه وردک اعزام گردید تا وفادرای مردم آندیار را نسبت به رژیم کابل جلب کند و در مدت مسافرت امان‌الله خان به اروپا، او هم برای چهار ماه والی ولایت مشرقی بود اما از این وظیفه برکنار گردید و به مسکو اعزام شد تا شاه امان‌الله را همراهی کند و در جولای ۱۹۲۸ م با شاه موصوف به کابل برگشت. در نوامبر ۱۹۲۸ م بعنوان وزیر داخله کار کرد و در تلاش امان‌الله خان در قندهار برای گرفتن تاج و تخت کابل، همکاری کرد. در می ۱۹۲۹ م با شاه‌امان‌الله به هندوستان رفت و از آنجا به ایران عزیمت نمود. و در دسامبر ۱۹۲۹ به افغانستان برگشت و بعنوان رئیس شورای ملی در سال ۱۹۳۰ و برگزیده شد. در سال ۱۹۳۱ به عنوان رئیس نظمیة ولایت فراه به

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ، غبار، ص ۵۹۱

(۲) - دایره‌المعارف آریانا، جلد ششم، چاپ کابل، ص ۲۵۱.

این ناحیه اعزام گردید و باز بکابل برگشت و در سال ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ م ریاست شورای ملی را به عهده داشت و در کمیسیون آب هیرمند عضویت داشت و در اکتوبر ۱۹۳۳ با محمد هاشم صدراعظم افغانستان که به هاشم جلاد شهرت یافت "در نواحی شمالی افغانستان به گردش پرداخت. در طی سالهای ۱۹۳۴-۱۹۳۵-۱۹۳۶ باز مجدداً بر ریاست شورای ملی برگزیده شد.

عبدالرحمن خان (۱) - فرزند بزرگ امیر محمد افضل خان از زن پوپلزائی اش بود که از سرداران محمدزائی می باشد که پدرش را در سال ۱۸۶۴ م در برابر امیر شیرعلی خان حمایت نمود و بوسیله پدرش به حکومت تخت پل در شمال افغانستان ناحیه ترکستان منصوب گشت. امیر عبدالرحمن بعنوان یکی از سرسخت ترین مخالفان امیر شیرعلی خان قیام نمود. (۲). اما فوراً قیامش خوابانده شد و مجبور به تسلیم گردید. و بوی از سوی امیر شیرعلی خان دستور رسید هرچه زودتر خودش را در کابل در اختیار دولت وقت افغان قرار دهد که نپذیرفت و به بخارا فرار کرد و در آنجا پناهنده شد. و با سایر سرداران ناراضی افغان حلقهای از ناراضیان ضد رژیم شیرعلی خان را تشکیل داد. بعداً از بخارا

(۱) - عبدالرحمن را افغانان به لقب سیاه امیر یاد می کردند زیرا این امیر کشتارهای هولناکی در سرتاسر افغانستان بنا بر تجویز فرمانفرمای هند انگلیسی راه انداخته بود. مجله وحید. شماره ۲۳۴ و ۲۳۵. ص ۱۰۳.

عبدالرحمن نزد شخصی بنام شیرمحمد خان انگلیسی الاصل آموزش دید. بدین ترتیب که "کامپبل" در سال ۱۸۳۳ م افسر یک گروه ارتشی بود که با شکست سپاهیان بدست افغانان اسیر می شود و بعداً بدین اسلام گرایش پیدا کرده نام شیرمحمد خان را بر خود می گذارد. امیر دوست محمد خان این مرد جدیدالاسلام را با معاش ماهانه چهار صد روپیه به فرماندهی توپخانه اردوی کابل منصوب نمود ولی همین که انگلیس و شاه شجاع و سیکها در ۱۸۳۹ م به افغانستان حمله کردند و امیر دوست محمد خان این مرد ظاهراً مسلمان را بدفاع مامور نمود او از کشیدن شمشیر بروی شاه شجاع و انگلیس سرباز زد. بعد از فرار امیر دوست محمد خان شیرمحمد خان که همان کامپبل انگلیسی باشد مجدداً افسر گارد شاهی شاه شجاع شده و در سرکوبی مبارزین ضد انگلیسی در کابل نقش فعالی بر عهده گرفت. بعد از تباهی انگلیس و شاه شجاع و بازگشت دوست محمد خان بکابل، با تعجب دیده می شود که باز همین شیرمحمد خان از طرف امیر به فرمانداری اردوی پانزده هزار نفری بلخ منصوب می شود، و سردار محمد افضل خان والی بلخ پسرک ۱۲ ساله خود سردار عبدالرحمن خان (بعدها امیر افغانستان) را بشاگردی نزد او می فرستد. شیرمحمد خان (یا کامپبل انگلیسی الاصل)، سه سال این پسر بی سواد را روزی سه ساعت درس سوهانکاری و قسماً جراحی می دهد. و سردار عبدالرحمن در تحت تأثیر تلقینات این شخص قرار می گیرد. مجله نگین. شماره ۱۵۲ سال ۱۳ مورخ ۳۰ دی ماه ۲۵۳۶ ص ۲۸.

(۲) - علت مخالفت عبدالرحمن خان با امیر شیرعلی خان این بود که امیر شیرعلی خان با افضل خان پدربند عبدالرحمن در مسجد مزار شریف سوگند بقرآن یاد نمود ولی دو روز نگذشت که نقض پیمان کرد. محمد افضل خان را دستگیر و با غل و زنجیر بکابل آورد. امیر عبدالرحمن از متابعت امیر شیرعلی ابا نمود. فراراً بجانب بخارا هجرت کرد امیر بخاراهم مقدم او را گرمی داشته جمعی را باستقبال وی فرستاد.

روزنامه اطلاع چاپ تهران مورخ ۲۱ رجب ۱۳۰۲ هـ قمر ۱۱۸ ص ۲.
بروایتی عبدالرحمن و پدر او افضل خان قسم قرآن خوردند که دیگر نسبت به امیر شیرعلی خان خلاف و طغیان نمایند اما عبدالرحمن از قرارداد تخلف نمود و پدرش مقید و محبوس گردید. روزنامه اطلاع شماره ۱۷۵ ۱۵ شوال ۱۳۰۴ هـ قمر ص ۳.

به ترکستان افغانستان حمله آورد و در اشغال افغانستان تلاش فراوان کرد تا اینکه همراه با عموبیش اعظم خان بتاريخ ۲۴ فبروری ۱۸۶۶ بکابل داخل گردید در می ۱۸۶۶ در شیخ آباد وردک شیرعلی خان را شکست داد و پدرش را از زندان امیر موصوف رها نمود. و در نتیجه مذاکراتی که بعمل آمد امیر محمد اعظم خان به امارت کابل دست یافت. بتاريخ ۱۶ افروری ۱۸۶۷ همراه با اعظم خان، درکلات غلجائی، امیر شیرعلی خان را عقب راند و در هفدهم سپتامبر ۱۸۶۷ فیض محمد برادر ناتنی شیرعلی خان را در قلعه اله آباد پنجشیر شکست داد. بعد بکابل برگشت و چون پدرش در گذشته بود با امیر محمد اعظم خان به گفتگو نشست در این گفتگو امیر موصوف به امارت افغانستان مسجل گردید ولی عبدالرحمن خان برای فرونشاندن نجاوت امیران ترکستان به آندیار شافت تا امرای ازبک را به اطاعت خود در آورد. ولی با مخالفت جدی امیر میمنه مواجه گشت و فوراً به تخت بل عقب نشینی کرد. اما با سقوط اعظم خان در کابل، و بقدرت رسیدن دوباره امیر شیرعلی خان، نفوذ عبدالرحمن خان در شمال و ترکستان افغانستان، کاستن گرفت. قوایش او را ترک دادند در جنوری ۱۸۶۹ از انگلیسها خواهش نمود تا به او پناهندهگی سیاسی بدهند. اما فرصت چنین اجازه برایش میسر نگشت لاجرم با اعظم خان بسوی مشهد رهسپار گردید. در اکتوبر ۱۸۶۹ اعظم خان درگذشت و عبدالرحمن خان نیز به خیوه رفت تا قوایش را بسیج کرده باز بر ترکستان افغانستان دست یابد. بتاريخ نوامبر ۱۸۶۹ در بخارا بود و در مارچ ۱۸۷۰ م از بخارا به سمرقند رفت و از آنجا به تاشکند عزیمت نمود، و در تاشکند در می ۱۸۷۰ م مورد استقبال جنرال وان کافمن روسی قرار گرفت و بعد به سمرقند بازگشت. سر. ر. پولوک در باره اش چنین نوشت: بعنوان سرباز و فرمانده قشون مردیست اندیشمند و بیدار و وارد به کار نظامی. اما نسبت به امور اداری استعداد کمی دارد. با سقوط یعقوب خان و زندانی شدنش بدست انگلیسها، عبدالرحمن به افغانستان برگشت. و با عدهای از مردان عشیره‌ای افغانی در بخارا یکجا گردید و با پول پس اندازی که از بابت حقوق مستمری دولت روسیه نزد خود داشت و مقداری اسلحه که گفته می شود جنرال کافمن برایش داده بود، توانست قوای کوچکی تشکیل دهد (۱). و بسوی ترکستان افغان سرازیر گردد. و بر اثر کمک و حمایت امیران آندیار تمام قشون در اختیارش قرار گرفت. و از سوی دیگر مورد حمایت

(۱) - عبدالرحمن خان از روسها سالی پنجاه هزار منات مستمری دریافت می داشت. که از این جمله فقط سالی پنج هزار منات را بمصرف می رساند بقیه را برای خود پس انداز می کرد. عبدالرحمن ۱۲ سال وظیفه خوار دولت روس بود. همان روزنامه اطلاع. چاپ تهران مورخ ۸ شعبان ۱۳۰۲ هـ ق نمره ۱۱۹. ص ۳.

در روسیه شخصی انگلیسی مستر اسکولر به دیدار امیر عبدالرحمن شافت و چنین او را توصیف نمود. عبدالرحمن شخصی بلند قامت و عظیم الجثه و سر او بزرگ و چهره اش تقریباً شبیه بطایفه یهود بود که موهای بلندی داشت که تا روی شانه ریخته و محاسن و مهیب بود. همان روزنامه بالا. ص ۳.

دولت انگلیس قرار گرفت و در می ۱۸۸۰ م میسونی از سوی انگلیس به خان آباد نزد عبدالرحمن شافت و کمک رسمی هند برتانوی بوی داده شد. بعد از مدتی مکاتبه، امیر عبدالرحمن حاضر شد به کابل به تخت امارت افغانستان تکیه زند، و در ماه جون رهسپار کابل گردید. و در همین زمان برای تمام دوستان و طرفهای مورد توجهش، نامه‌هایی فرستاد و آنرا برای همکاری بخود جلب نمود.

بتاریخ ۲۲ جولای ۱۸۸۰ م در بار بزرگی در حضور نماینده انگلیس در کابل تشکیل شد و امیر عبدالرحمن به امارت افغانستان اعلام گردید. و در ۳۱ همان ماه در ناحیه ذمه بین او و نماینده انگلیس دیداری دست داد. و در ماه اگست بود که به تسلط کامل بر کابل دست یافت. در جنگ میبوند که ایوب خان بر انگلیسها ناخست، امیر عبدالرحمن طرف انگلیسها را گرفت و جان آنرا نجات داد. و بالاخره بعد از خدعه و فریب و سیاست نفاق افکنی میان سران قبایل توانست بر ایوب خان مسلط شود و او را از افغانستان براند. و در برابر خوش خدمتی‌های زیادی که برای انگلیسها انجام داد سالی صد هزار روپیه از دولت هند برتانوی مستمری دریافت می‌داشت (۱). و در دیداریکه در سال ۱۸۸۵ بسا واپسری هند برتانوی در راولپندی داشت وفاداری خود را نسبت به کشور انگلیس بیش از پیش مورد تاکید قرار داد. و از سوی انگلیس مقدار زیادی سلاح و پول نقد دریافت داشت. در سال ۱۸۸۲ در نامه در باره زندگی خصوصی امیر چنین مطالبی گزارش گردید: امیر پنج زن و دو کنیز (خانم سیرتی) دارد. زن اولش، دختر سردار فقیر محمد خان بارکزائی این سردار سعید محمد خان پیشاوری یکی از برادران امیر دوست محمد خان بود. این خانم با مادر امیر عبدالرحمن در طی امارت امیر شیرعلی خان به قندهار می‌زیست. یگانه طفلش که پسر بود در طی اشغال قندهار بدست انگلیسها در سال ۱۸۸۰ - ۱۸۷۹ م درگذشت، زن دوم، بی بی جان دختر میرجهاندار شاه امیر برحق بدخشان بود، زن سوم از واخان دختر کنیزی بود بنام "عسل" که کنیز دم دست خانم دومین امیر بود. اما بعد ولادت فرزندان، امیر باوی رسماً ازدواج نمود. این فرزندان عبارت بودند از الف. امیر حبیب‌الله. ب. سردار نصرالله جان.

زن چهارمین بی بی حلیمه دختر عتیق‌الله فرزند میر و اعظ کابلی بود. این زن از دختر

(۱) - در مورد کمک‌های انگلیس به امیر عبدالرحمن خان باید گفت که بقدری اسلحه جنگی و غیره و اموال و اسباب و ادوات ارتشی به امیر عبدالرحمن خان داده شد که از زمان اقتدار دوست محمد خان تا آن زمان باین اندازه پول نقد و اسباب و اموال ارتشی بدست امرای افغانستان نرسیده بود. همان روزنامه بالا ص ۳.

امیر دوست محمدخان بنام بی بی شمس جهان بدنیا آمده بود . این ازدواج بعد رسیدن عبدالرحمن خان به امارت کابل صورت گرفت . این خانم ملکه عبدالرحمن خان بود . و بر امیر نفوذ زیادی داشت . از این زن دو فرزند بنام شمس‌الدین و محمد عمر بدنیا آمد که اولین در همان دوران کودکی درگذشت و دومین باقیماند

زن پنجمین دختر حاکم خان میر شبر خان بود . زن ششم و هفتم زنان صورتی (سرتی) از کنیزان بدخشان بودند . با این زنان در مراسم کوتاه و غیر متعارف ازدواج صورت گرفت و با ایشان همچون زنان شماره یک و شماره پنج رفتار بعمل می‌آمد . از عبدالرحمن پنج پسر بدنیا آمد . حبیب‌الله خان ، نصرالله خان ، حفیظ‌الله‌خان ، فتح‌الله خان و محمد عمر خان .

بقیه از صفحه ۴۴

البیت بلاصاحب افتاده و در تجسس در اطاقها به لوازم وافور معیری برخورد کردند آنرا شکستند و به بقیه موجودی کاری نکردند و دو روز دنبال فرماندار در جستجو بودند بعد از دو روز خود را در یکی از باغهای مجاور سبزواری به فرمانده روسی معرفی کرد و چون سگ درنده‌ای در باغ مزاحم بود فرمانده روسی بقصد کشت سگ اسلحه کمری خود را حاضر کرد ناگهان معیری بوضع بدی دچار شد و بعد دید که مرد روسی سگ را کشت آرام شد اما درحالی که تمام لباس خود را ملوث کرده بود، حال ملاحظه میکنیم این حاصل کار پیدا کردن برای اشخاص است - افراد بی حیثیت و نمک ناشناس و تنها از اصحاب سوءاستفاده با ایجاد خوف و وحشت در مردم و پرونده‌سازی و دارا بودن ده‌ها مفااسد اخلاقی - مخصوصاً شخصیت کتیف و مخفی شدن در آب انبار متروک - بالاخره ناکس بودن بجای کس بودن که هرگاه بجای گزینش کار برای افراد پرسنل و درصدد شناختن ماهیت کارمند باشیم با چنین پستی‌ها و بی‌آبروئی‌ها روبرو نخواهیم بود .

روزی رئیس پرسنل اداره کل پست در سال ۲۴۷۸ به مدیرکل پست (لیتو بلژیکی) پیشنهاد کرد که فلان کارمند باید بجای کارمند پست سمنان که بمأموریت رفته به سمنان برود مدیرکل از وضع و حال و معاش و امکانات کارمند کاندید سمنان از رئیس پرسنل پرسش نمود و وقتی دانست که رئیس پرسنل باین شرایط لازم و اولیه کارمند توجهی ننموده‌است زیر پیشنهاد رئیس پرسنل نوشت : " مگر کارمند دستگیره در است که از این در بیرون گذارده آن را به در دیگر بگذاریم ؟ " و با چند نقطه تعجب در نوشته‌اش - ورقه را بنزد رئیس پرسنل فرستاد .